

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ا.م. شیرى
۰۸ نومبر ۲۰۱۵

چقدر کلمات معصوم اند!

باز انتشار در بزرگداشت "نیما" امام جمعه کوهبنانی که در سی و ششمین پانیز زندگی باد سرد خزان گل وجود عزیزش را در روز ۱۲ آبان -عقرب ۱۳۹۴ بر خاک افکند. او یکی از امیدهای جنبش انقلابی -عدالتخواهی میهن بود که نابه هنگام روی در خاک کشید.

نیما هنگامی که سخن می گفت، زمانی که می نوشت، می دانست چگونه می اندیشد، چه می گوید و چه می خواهد. در میان همه کارها و مصاحبه های ارزشمند و آموختنی نیما، "چقدر کلمات معصوم اند"، در درخشانی است که ارمغان جویندگان حقیقت و حقانیت نمود. او در این نوشتار نچندان حجیم، حوزه وسیع و در عین حال ژرف دانش، دانائی، خرد، توانمندی، استقامت و فروتنی خود را به رغم سن و سال کمش نشان داد...
یاد و نام نیما در فهرست بلند جاودانه های تاریخ عدالتخواهی ثبت و جاودانه باد!
ا.م. شیرى

به مناسبت صد و سی و ششمین سالروز تولد ستالین پاسخ به حسن مرتضوی در بحث ستالین زدائی

نیما کوهبنانی

جناب خلیق!

از آن شاعری که سرود: "سلام ای سازمان فردا"، خجالت نمی کشی؟
از صورت سیلی خورده همان شاعر در هشتی کمیته مشترک خجالت نمی کشی؟

چپ تا زمانی که از ستالین اعاده حیثیت نکرده، هرگز نخواهد توانست راه در دل توده های زحمتکشان باز کند. باید بنشیند و در همان خرقة پوسیده اش، به قول شاعر، فخر به حماقت کند...

جناب مرتضوی می خواهید سرود یاد مستان دهید؟ این سرودها و نغمه ها در نقد ستالین را سالها پیش شنیده ایم. آنچه فرمودید تکرار همان حرفهاست. از جزوه های آموزشی سازمانی گرفته تا مجادلات روشنفکران چپ. تکرار دعاوی موهوم روزیونیستها و تروتسکیستهای فرصت طلب به رهبری حضرتش درآمیخته با آمار و افسانه سازیهای وزیر تبلیغات رژیم نازی -گوبلز. همه آن دستگاههای قدیم و امروزی خوب می دانند برای حمله به سوسیالیسم اول باید به

ستالین حمله کرد. اول ستالین را بی آبرو کن بعد برو سراغ سوسیالیزم. تز معروف فوستر دالس وزیر اسبق خارجه آمریکا. مطلب پیچیده ای نیست. کمونیسم ایده است و به جانش افتادن به لحاظ تنوریک بضاعت می خواهد. اما ستالین آدمی است که در یکی از پر مخاطره ترین لحظات تاریخ رهبر اولین حکومت کارگری جهان بوده است و هزینه های بسیار صرف شده تا افکار عمومی نام او را کنار هیتلر به عنوان دیکتاتور آدمکش قرار دهند. و البته بسیار موفق هم بوده اند. در نظام سرمایه دالرها به راحتی هدر نمی روند. اگر بر من مسلم نبود که این نوشته شماسست، ممکن بود آن را تراوشات ذهن عباس ملک زاده میلانی بدانم یا سوسیالیستهای فرانسوی. ستالین موضوع خوب و مناسبی برای نقد است اما صرفنظر از احراز قصدتان برای نقد، با این دستمایه مختصر، یعنی هجویات و افسانه های گوبلز و سولژنتسین نمی توان به نقد ستالین رفت. چنان که رفته اند هزاربار رفته اند و امروز باز من و شما در همان جای اول ایستاده ایم. می فرمائید لفاظی و سنگر گرفتن پشت مواضع فلان... حال آن که این دو کار هم لفاظی و هم سنگر گرفتن تخصص منتقدان ستالین از چپ و راست بوده است. روزیونیستهای چپ با سنگر گرفتن پشت لنین سنگ می پرانند و راستها با لفاظی های نخ نمای حقوق بشری و اخلاقی. همین چند ماه پیش دادگاه اروپا پس از بررسی های کامل و نیش قبر و... المان نازی را مسؤول کشتار کاتین دانست. کشتاری که دادگاه نورنبرگ هم مباشرت المانی ها را در وقوع آن تأیید کرده بود. اما تروتسکیستهای ناراضی از حکم آن را نتیجه نفوذ قضات شوروی در نورنبرگ دانستند و در وجهات آن شک کردند. همانها که بعدها از کنگره آزادی فرهنگی میلان، یعنی دکان دونیش سازمان سیا سر درآوردند. حالا که پرده افتاده چرا عاشقان حقیقت به زعم شما نمی گویند جناب ستالین عذر می خواهیم که کشتار هزاران نفر را به دروغ به شما نسبت دادیم و پنجاه سال با آن پز دادیم. خود شما که دغدغه حقیقت دارید و دستکم من این را خوب می دانم، چرا در تحلیل این انتساب جنایت ساکنید؟ اولین اتهامات از این نوع علیه ستالین توسط گوبلز مطرح شد با هدف توجیه ادعای ارضی در اوکراین و ایجاد تفرقه میان پولند و شوروی. دستگاه تبلیغاتی که سرمایه اش را ویلیام راندولف هرس، مولتی میلیونر و صاحب امپراتوری رسانه نی فراهم کرد با ۲۴ روزنامه، ۲۶ هفته نامه، ۱۴ ایستگاه رادیونی و اولین کانال تلویزیونی اروپا در خلال جنگ امپریالیستی دوم. نگوئید که اینها را نمی دانید یا از یاد برده اید. هنوز مهمترین مرجع کنار سولژنتسین در افشای فجایع گولاک، جناب رابرت کانکوئست است. همان روزنامه نگار بی طرف حقیقت یاب! روزنامه نگاری که گاردین ۲۷ جنوری ۱۹۷۸ با ارائه مدارک کافی اثبات کرد که عضو سازمان ضداطلاعات بریتانیا بوده است. کانکوئست زندانیان گولاک را ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر برآورد کرده است و مدعی است تا زمان مرگ ستالین نزدیک به ۲۶ میلیون نفر در این اردوگاهها کشته شده اند! یعنی از هر خانواده شش نفره در اتحاد شوروی دو نفر توسط ستالین کشته شده اند! حکایت گنجشک و منار! چگونه است آن مردم با وجود چنین ستمی با تمام نیرو از اتحاد شوروی دفاع می کنند و همین امروز وقتی از پیرمردان و پیرزنان روسیه یا دیگر جمهوری ها از آن دوران که می پرسیم، اشک حسرت بر گونه شان می نشیند. مازوخسیم دارند لابد از نظر شما. البته ناگفته نماند که سولژنتسین کشته ها را ۶۰ میلیون و جناب روی ودودف ۴۴ میلیون تخمین زده اند! حالا می فرمائید نقد کنیم یا نقدمان را با این منابع معتبر پژوهشی آغاز کنیم؟ و این کلمه دستمالی شده گولاک که رمز عبور تحلیل گران مسائل شوروی به دنیای رسانه ئی غرب شده است و لقلقه زبان آن دسته از چپها که در توجیه بی عملی و وادادن خود مدام به یادش می افتند گویا نذر امامزاده امپریالیسم کرده اند در هر محفل و مناسبت یادی از آن کنند. از یاد می برند که گولاک به خواست لنین و به قصد جلوگیری از نفوذ بورژوازی به حزب و رهبری آن تأسیس شد. چنانکه رهبران حزبی موظف به انجام ساعاتی کار یدی سنگین بودند تا در دوره فاصله کار فکری از کار یدی با منافع زحمت کشان قمار نکنند و به کلی بیگانه نشوند با آنچه اکثریت نیروی کار جامعه تجربه می کند. درک حقیقت دیکتاتوری پرولتاریا هرگز

برای روشنفکران خرده بورژوازی آسان نبوده است و جای تعجب نیست که هنگام تحلیل و نقد از همان ترمینولوژی منسوخ دوران استثمار استفاده کنند. می‌فرمائید: "چه کنیم آن دوران کذائی تکرار نشود". کدام دوران کذائی؟ دوران کذائی همگانی و رایگان شدن بهداشت و خدمات درمانی؟ دوران کذائی اجباری، همگانی و رایگان شدن آموزش در تمام مقاطع برای آحاد ملت؟ دوران کذائی صنعتی شدن، استاخانوفیسم و استقلال و بی‌نیازی از واردات کالاهای غربی؟ دوران کذائی حل مشکل مسکن که تا امروز گریبانگیر بشر است و همین چند سال پیش در ایالات متحده دیدید که بانکهای رهنی چه بر سر آشیانه‌های مردم آوردند. حل مشکل مسکن آنقدر مسأله‌ای کوچک است در قاموس چپهای منتقد ستالین که حتا در یک جمله هم حاضر به تصدیق این دستاوردها نیستند. می‌ترسند در بازاریابی قدرت مغبون شوند یا در بازاریابی رسانه‌ئی علم شهرتشان پائین کشیده شود. و شما که اولین بار یادداشتهای ۱۸۴۴ را ترجمه کرده اید، برای انسان فاقد مسکن، آموزش بهداشت، شانس برای رهایی و نفی از خودبیگانگی می‌بینید؟ دوران کذائی شکست هژمونی تکنولوژیک غرب؟ زمانی که **چرچیل** بعد از هیروشیما باد در غیب می‌گفت: "دیگر با کشف این بمب سرنوشت تمام جنگها مشخص شده است". اما رؤیای پایان تاریخش را شوروی با آزمایش اولین بمب هسته‌ئی به فضاء فرستاد و کابوشش را آشفته کرد، شما دوران کذائی می‌نامید؟ شکست عفریت فاشیسم با رهبری کسی که میان فرزند خود و فرزندان زحمتکشانش در جبهه‌های جنگ فرقی قائل نبود و حاضر به مبادله پسرش در ازای آزادی جنرالهای آلمانی با استناد به قانون ساده جنگ سرباز در برابر سرباز و جنرال در برابر جنرال نشد و این که پسرش سربازی بیش نبوده و در مبادله تنها یک سرباز معمولی آلمانی به جایش آزاد خواهد کرد... این دوران کذائی عجب سرشار از غنا و زندگیست. راستی در این قاموس فرق میان طلائی و کذائی چیست؟ می‌بینید **چقدر کلمات معصومند!** حاضر نیستید یک جمله درباره حل مشکل مسکن بنویسید و آنوقت از نقد صحبت می‌کنید. همان نقد ساطور قصابی نه نقد شکسته بندی. می‌ترسیم کتابی را از کتابخانه ذهن خود بیرون بیاوریم مبدا تمام کتابخانه فرو ریزد. در حالی که می‌دانیم از مارکس نوکانتی تا مارکس نامه هایش به ورازاسلوچ چندبار کتابخانه اش ریخته و دوباره بر پا شده. نقد نیازمند تحلیل است و ما که سعی می‌کنیم با نامگذاری مثلاً سوسیالیسم دولتی برای یک دوره از تحلیل پیچیدگی روابط آن طفره برویم، نقدمان چیزی خواهد بود مثل همان نامگذاری تازه مگر قرار نبود دوره دیکتاتوری پرولتاریا، دوره قدرت دولت باشد؟ به کلی که زیر همه چیز نمی‌توانیم بزنیم. نقد واقعی صداقت می‌خواهد. گوربچف در مصاحبه با پراودا دستکم یک بار با صداقت گفت: "**زمان ستالین برنامه ۵ ساله می‌نوشتند و ۴ ساله اجراء می‌شد. حالا برنامه می‌نویسیم و بعد نمی‌دانیم اصلاً چه شد**". و این تفاوت دیکتاتوری پرولتاریاست با حکومت بوروکراتهای فاسد و خروشچیفیستها که در نفرت از ستالین تا آنجا پیش رفتند که آب به آسیاب ضدانقلاب در یوگسلاوی و مجارستان ریختند. تینو و ناگی که یادتان هست. اما چه باقی مانده است جز شعر مایاکوفسکی آنجا که می‌گوید: "**رفیق زندگی! بیا سریعتر بدویم! حتا سریعتر از برنامه های پنج ساله**". امروز اتفاقاً به برکت همین روشنگریها بازار نقد داغ است. آن توابع شناخته شده افتاده است به جان لنین. دیگری از سازمان فدائیان بهروز خلیق، مچ مارکس را می‌گیرد. چند روز پیش میخواندم نوشته بود: "**مارکس درست نمی‌دانسته اضافه تولید منجر به سقوط سرمایه داری می‌شود یا گرایش نرخ سود به تنزل بر اثر رقابت**". او تو خنده ات می‌گیرد در حالی که باید گریه ات بگیرد و بررسی جناب خلیق! از آن شاعری که سرود: "**سلام ای سازمان فردا! خجالت نمی‌کشی؟ از صورت سیلی خورده همان شاعر در هشتی کمیته مشترک خجالت نمی‌کشی؟ آری! می‌بینید بساط نقد به راه است و به قول خانم فرخزاد: "وقتی برگزیدگان فکری ملت در کلاس اکابر حضور می‌یابند... دیگر چه انتظاری از من جوان که تازه گل قلم است، دارید". آقای معصوم بیگی به جای تحلیل ماهیت حرکات نمایشی نظیر "**پوسی رایت**" (دختران هرزه) و افشای دلالتی آنها و حامیانشان در گسترش**

ناتو به شرق خاموشند، اما از این که به این فواحش مغزی که جان و روح خود را به دستگاه فروخته اند، گفته ام فاحشه، به شیوه رمانتیکهای قرن ۱۹ ابراز انزجار می کنند. شما بفرمائید چه می گفتم. مگر نه این که کلمات معصومند؟ می گفتم مبارز سیاسی؟! آنهم در روسیه از ۱۸۳۰ زمان جنبش افسران آزاد تا به امروز درخشان ترین صفحات مبارزه مردم شرق بوده است! یا میگفتم آهنگساز و موزیسین؟ باز آنهم در روسیه چایکوفسکی و شوستاکوویچ و... که خجاطوریان می رود آخر لیست. ایشان نظر دادند: "دریغ دریغ"... و لابد دریغشان بر آنهمه کار و روشنگری است! اما حالا می بینند شاگردان مکتب خانه مارکسیسم وطنی مثل سابق درس هایشان را طوطی وار پس نمی دهند و به دنبال راههای دیگر می گردند. ای کاش دریغشان را نثار جنبشی می کردند که با همین وادادنها و پاک کردن خط کشی ها، امروز بیش از هر زمان به فرقه تبدیل شده است و اگر نجبند عاقلان قوم، چند صباح دیگر از همین فرقه هم اثری نخواهد ماند و باید برایش الرحمن خواند. چگونه شما دفاع از ستالین را سخیف می دانید، اما دفاع از این دلالگان را سلیم. مرز میان سخافت و سلامت را با چه چیز تعیین کرده اید؟ آری! بیش از هر زمان به نقد محتاجیم. اما نه نقدی که لنین را فرشته و ستالین را دراکولا نشان دهد و بخواهد این را به نسل خالی الذهن حقه کند. فراموش نکنیم آنکس که فرمان انحلال مجلس مؤسسان را صادر کرد، لنین بود نه ستالین. آن بود نه ستالین. آن که فرمان سرکوب قیام کرونشات را صادر کرد، لنین بود نه ستالین و آن که در کنگره یازدهم خطاب به مخالفان سیاسی گفت: "حرف بزنید می فرستمتان همانجا که گاردهای سفید را فرستادم"، لنین بود نه ستالین. و کسی که سه بار پیشنهاد لغو مجازات اعدام مطرح شده توسط دزرژینسکی را وتو کرد، لنین بود. حالا که می خواهیم نقد کنیم، با معیار و سنجۀ واحد نقد کنیم. اما می بینید که این طور نیست؛ به ستالین که می رسید، ناگهان تمامی اخلاقیات بورژوائی کنار نازکدلی ها دست به هم می دهند و آش همان و کاسه همان. و یک لحظه هم نمی پرسیم حریف در نقد و لجن مالی ستالین از رسانه های متعددش چه سودی می برد. ژوزف ستالین چه هیزم تری به انباردار سرمایه داری فروخته که تا پایان تاریخ دردش فراموش شدنی نیست؟ و سر آخر درباره من می نویسید: "نیمای جای خود را در سرکوب آینده کارگران باز کرده است". دستکم شما که سالهاست مرا می شناسید، چگونه به این حکم رسیده اید؟ خیلی خوب می دانید این سالهای آخر وقتم در مقام وکیل بیشتر در دفاع از نویسنده و کارگر و دانشجو در برابر دستگاه سرکوب گذشته است. چگونه می توان راحت حکم داد بر عمل سرکوب شدن کسی؟ دادستانهای حکومتی هم اینچنین قصاص قبل از جنایت نمی کنند و این سخنان اسباب وهن است. درباره جذب مردم به سوسیالیسم نوشته اید که "چگونه به ما اعتماد کنند". سوسیالیسم حقیقت است و نیاز به آرایش و پیرایش ندارد. کافیهست ما به حقیقت وفادار باشیم. آنوقت نگرانی از جذب زحمتکشان نخواهیم داشت. **چپ تا زمانی که از ستالین اعاده حیثیت نکرده، هرگز نخواهد توانست راه در دل توده های زحمتکشان باز کند. باید بنشیند و در همان خرقة پوسیده اش، به قول شاعر، فخر به حماقت کند. همه این جدل ها و جر و من جر ها مانع نمی شوند تا احترام عمیق قلبی ام را به شما همچون سابق ابراز نکنم.**